

نکته ۱:

توجه شود که این در صورتی است (در مخصص منفصل)، که گوینده از ابتدا بداند که مراد جدی اش از عام، معنای موضوع له نیست. ولی اگر در موقعی که به عام تکلم می‌کند مراد جدی اش همان مراد استعمالی (موضوع له) باشد و بعد نظرش را تغییر دهد، در این صورت خاص ناسخ حکمی است که به صورت عام جعل شده بود.

نکته ۲:

مطابق با آنچه گفتیم: در مخصص منفصل، مراد استعمالی از عام، عموم است و مراد جدی از عام، عدم عموم است.

حال دو سوال مطرح است که:

یک) فرق اینجا با «دروغ گفتن» چیست؟ (چرا که در دروغ گفتن هم گوینده، اراده استعمالی دارد ولی مراد جدی اش نیز از مراد استعمالی اش است)

جواب: در دروغ گفتن هیچ قرینه‌ای (که عقلاً برای آن قرینیت قائل باشند) وجود ندارد که مانع از جریان اصالة التطابق شود. ولی در بحث عام و خاص، «وجود خاص» قرینه می‌شود که مخاطب بفهمد که بین مراد جدی و مراد استعمالی فرق است.

اضف الی ذالک آنکه در دروغ گفتن، متکلم بنای آن را دارد که به مخاطب بفهماند که مراد جدی او همان مراد استعمالی است. در حالیکه در ما نحن فیه چنین نیست.

و بر این جواب یک اثر مهم مترتب است؛ اگر عرف «وجود خاص» را قرینه‌ای نداند که می‌توان به وسیله آن مانع جریان اصالة التطابق شد، در این صورت گوینده را به دروغ‌گویی و یا تغییر نظر (نسخ) متهم می‌کند. و لذا جریان تخصیص منفصل از نوعی که در شرع انور جاری است، در کلام عرفی، پذیرفته نیست و در مورد کلام شرع، تنها از این جهت، این نوع تخصیص قابل پذیرش است که مقام تشریح و تقنین و وحدت شارع چنین اقتضایی دارد.

دو) فرق اینجا (تفاوت مراد جدی و مراد استعمالی در استعمالات عام و خاص منفصل) با مبنای مختار در بحث حقیقت و مجاز چیست؟ (با توجه به اینکه در بحث حقیقت و مجاز هم ما تبعاً للامام گفته بودیم، لفظ «اسد» در معنای موضوع له استعمال می‌شود ولی مراد جدی از آن، رجل شجاع است)

به عبارت دیگر: اینکه ما استعمال عام و اراده خاص (باقی) را استعمال در غیر ما وضع له نمی‌دانیم آیا همانند آن است که کلاً هیچ مجازی را استعمال در غیر ما وضع له نمی‌دانیم؟ و لذا آیا اینکه ما نحن فیه مجاز نیست، به آن معناست که مطابق با تعریف مشهور (که مجاز را، استعمال در غیر ما وضع له می‌داند)، ما نحن فیه مجاز نیست؟ (در حالیکه مطابق با تعریف ما مجاز است)



جواب: فارق بزرگ ما نحن فیه و مجاز، در آن است که:

در مجاز «ادعای مصداقیت رجل شجاع برای اسد» موجود است و این ادعا (که با قرینه به آن اشاره می‌شود) عامل اصلی برای آن است که اصالة التظابق جاری نشود.

ولی در ما نحن فیه «وجود خاص منفصل»، قرینه‌ای است برای جلوگیری از جریان اصالة التظابق

کما اینکه در شوخی، مقام طنز و شوخی قرینه‌ای است برای جلوگیری از جریان اصالة التظابق

و در اوامر امتحانی، مقام امتحان قرینه‌ای است برای جلوگیری از جریان اصالة التظابق

و در دروغ گفتن، هیچ قرینه‌ای موجود نیست و بلکه متکلم بنای بر آن دارد که مخاطب حتماً اصالة التظابق را جاری کند.

البته:

لازم است یادآوری کنیم که ما در بحث حقیقت و مجاز، ضمن اینکه پذیرفته بودیم که ممکن است مجاز مطابق با مبنای امام باشد، ولی ممکن است هم در مواردی مطابق با نظر مشهور، مجاز را استعمال کرده باشیم.

نکته ۳:

تمام آنچه درباره عام و خاص آوردیم، درباره مطلق و مقید هم قابل جریان است. به این بیان که:

در عام؛ لفظ عام (کل رجل) در معنای عموم استعمال شده است؛ ابتداءً اصالة التظابق می‌گوید که مراد استعمالی همان مراد جدی است. اما وقتی خاص منفصل وارد می‌شود، می‌فهمیم که مراد جدی غیر از مراد استعمالی است (و به عبارتی، مخصّص منفصل مانع جریان اصالة التظابق می‌شود)

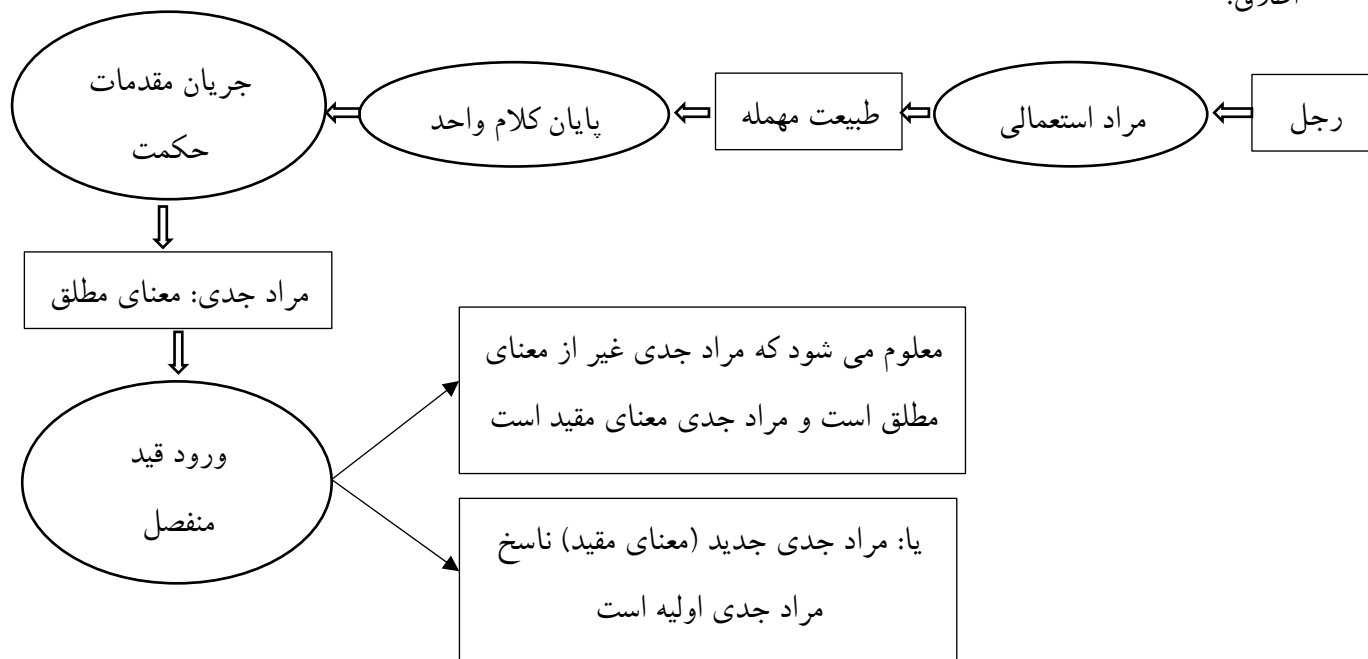
در مطلق؛ لفظ (رجل) در معنای طبیعت مهمله استعمال شده است. ابتداءً مقدمات حکمت می‌گوید که مراد جدی معنای مطلق است (یعنی طبیعت مهمله بدون تقیید به قید). اما وقتی مقید منفصل وارد می‌شود، می‌فهمیم که مراد جدی غیر از معنای مطلق است. (و به عبارتی مقید منفصل مانع از جریان مقدمات حکمت می‌شود)

پس:

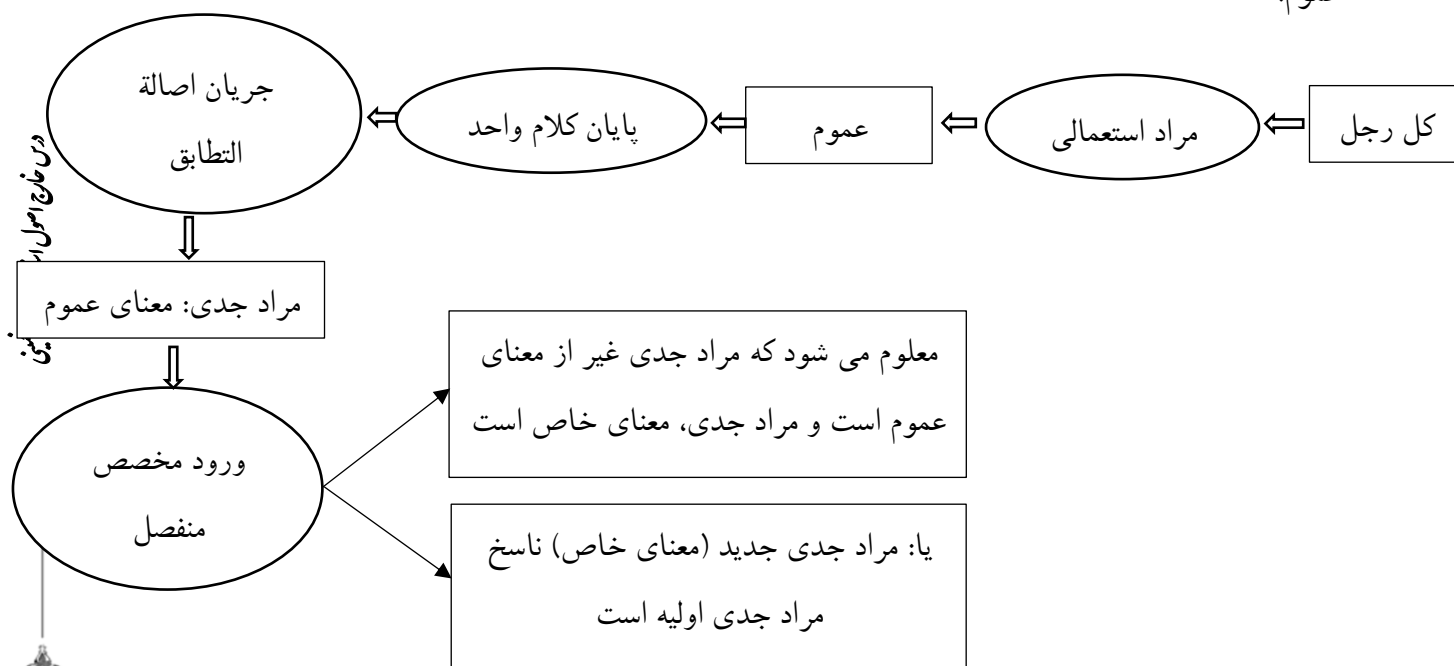
بعد از اینکه کلام، عرفاً به پایان رسید، اصالة التظابق و مقدمات حکمت جاری می‌شوند. اما بعد از اینکه مخصّص یا مقید وارد شد؛ اگر توانستیم احراز کنیم که متکلم از ابتدا قصدش معنای «خاص یا مقید» بوده است، می‌توانیم بگوییم «مراد جدی غیر از مراد استعمالی» است ولی اگر نتوانستیم احراز کنیم؛ می‌گوییم مخصّص منفصل و یا مقید منفصل، ناسخ عام یا مطلق است.



اطلاق:



عموم:



از آنچه گفتیم، می توان فهمید که سخن مرحوم نائینی (در حقیقت بودن عام در تخصیص منفصل) هم باز در فرضی کامل است که به تمایز اراده جدی و اراده استعمالی قائل شویم. چرا که: مرحوم نائینی می فرمود (در مخصص منفصل)؛ فهم معنای عموم از «العلما» ناشی از اطلاق است و وقتی مخصص منفصل صادر شد، وجود مخصص منفصل مانع از مقدمات حکمت (اطلاق) می شود. در این باره می گوئیم:

اگر متکلم لفظ «کل رجل» را استعمال کرد، لفظ «رجل» در معنای طبیعت مهمله استفاده شده است. وقتی کلام تمام شد، به سبب جریان مقدمات حکمت، عرف حکم می‌کند که مراد جدی، معنای مطلق است. حال وقتی مقید منفصل صادر شد:

الف) یا متکلم شأنیت آن را دارد که بگوییم: «نباید سابقاً مقدمات حکمت را جاری کردیم» (چرا که او را دارای مقامی می‌دانیم - مثل مقام تقنین - که این حق را دارد که به کلام خود بعداً قیدی را ضمیمه کند): در این صورت می‌گوییم معلوم می‌شود که مراد جدی او غیر از چیزی بوده است که مراد جدی می‌پنداشتیم. ب) یا متکلم چنین شأنی را ندارد. در این صورت:

ب/۱) یا متکلم اشتباه کرده و یا دروغ گفته است: اگر از ابتدا مراد جدی اش معنای مقید بوده است ولی مراد جدی خود را (به سبب جریان مقدمات حکمت و به سبب عدم نصب قرینه) معنای مطلق فهمانده است.

ب/۲) یا متکلم کلام خود را نسخ کرده است: اگر از ابتدا مرادش معنای مطلق بوده است و بعد نظرش عوض شده است.

